

فاجعه‌ی معدن طبس: نقش ما در آن چیست؟

«می‌زند با تیشه‌اش بر سنگ
می‌خزد با زانوی مجروح در دالان تار و تنگ
سوزش تا زندگانی در چراغ تن
تق و تق ... جز این صدایی نیست در معدن
رفته اندر گور و تا جوید به سوی زندگی راهی،
تیشه می‌کوبد میان ظلمت فیرین...»^۱

۱. آورده‌اند که «بر کوه اصفهان چاهی است قعر آن پدید نیست. کودکی در آن افتاد؛ به روزگار اسحاق سیمجوری، و وی پادشاه بود. دلتنگ شد. و مادر کودک جزع می‌کرد. مردی را از زندان به درآورد که مستوجب قتل بود و در زنبیلی نهاد و فرو فرستاد، به شرط آن که تا هفت روز برکشند. هفت روز می‌رفت و وی سنگی در زنبیل داشت، فرو افکند و سه شبان‌روز گوش می‌داشت، هیچ آواز برنیامد. و وی را برکشیدند. گفتند: "چه دیدی؟" گفت: "ظلمت!"»

۲. وصف روزگار معدنچیان طبس نیز ظلمت است و ظلمت! وصف مردان و مردمانی که در اعماق چاه ویل سرمایه دنبال لقمه‌نانی بودند، چرا که ترجیح‌شان این بود که نان سفره‌ی خود را به پلیدی زمانه آلوده نسازند. امروز، زبان‌های الکن فقط از نقص سازوکارهای ایمنی و عدم توجه به هشدارها و ... حرف می‌زنند؛ این‌ها دیگر از روز روشن‌تر است. فاجعه، برای آنان که گرفتار تابش تشعشعات‌اند، چیزی از جنس واقعیت‌نگاری نیست. فاجعه نه آن است که به چنگ زبان درآید و بتوان با داده‌ها توضیحش داد. فاجعه چیزی از جنس نفرت تولید می‌کند؛ نفرتی که، خواه‌ناخواه، دامن مردگان و زندگان را می‌گیرد؛ نفرتی که باید حتی شده آتش زیر خاکسترش را روشن نگاه داریم تا مهبیای انتقام باشیم. و فاجعه‌ای از این دست، با عیان کردن تمام پلشتی‌های نظم آدم‌خوار حاکم، چه آتشی که در دل خود دارد! دور نخواهد بود که نعره‌ی ستم‌ستیزانه‌ی آن مردگان و ما زندگان، چنان انفجاری به‌پا کند که هزار انفجار معدن در برابر آن هیچ باشد.

۳. آیا به‌راستی چنین خواهد بود؟ تسکینی برای این درد و مرهمی برای این زخم هست؟ کجا؟ آیا به‌راستی این انفجار در برابر طغیان دور یا نزدیک توده‌ها «هیچ» است؟ نه! مگر زخم‌های تن و جان آدمی خوب می‌شوند، ولو طی سالیان آزرگار؟ نه! باور کنیم که زخم، چنین زخمی، ردّ خود را بر دست و پا و صورت ما نمی‌گذارد؟ زخم که چیز بدی نیست.

^۱ بخشی از شعر الماس‌ها و مردمک‌ها از احمد شاملو

رَدش را چون صفحه‌ای سیاه از درد و رنج باقی می‌گذارد. تاریخ بر ما معلوم کرده که دشمن هرچه را فراموش کند، زخم‌های هم‌اوردش را از یاد نخواهد برد. زخم‌هایی که اتفاقاً خود به ما زده است. زخم‌هایی تفتته، زخم‌هایی سوزان، زخم‌هایی پرشکنج. زخم‌هایی که، شوربختانه، آنان را کشت و هنوز، البته، ما را قربانی نکرده است.

۴. مردمان کارگر پیشانی‌نوشت شومی دارند. انگار برای موجودیت‌شان، برای این که به رسمیت‌شان بشناسند، باید بمیرند. دریغا که اخبار مرگ‌شان بیش از زنده‌بودشان به کار می‌آید، که اگر این‌طور هم باشد، مگر معدنچیان هر روز نمی‌میرند و هر شب نمی‌میرند؟ مگر زندگی چه قدری دارد که باید از صبح تا صبح و از شام تا شام، فقط برای بقا، بیل و کلنگ به دست داشت؟ مگر کارگران معدن چقدر عایدی دارند؟ چقدر سختی کار می‌گیرند؟ چقدر بیمه می‌گیرند؟ چقدر توان دارند؟ و حقاً این است آن بهشتی که خادمان سرمایه وعده‌اش می‌دادند و می‌دهند؟

۵. صنعت معدن در ایران، چنان که شاید بدانید، جزء سودآورترین کسب‌وکارها در ایران است. تا بخواهید در ایران معدن داریم و از آن بیش‌تر، کارگر آماده‌به‌کار. کارگری که البته، مانند دیگر جنبه‌های حیات اجتماعی‌اش در سرمایه‌داری، «آزاد» است که از میان این‌همه شغل، کار در معدن را برگزیند. جالب آن‌که این معدن، در ادامه‌ی روند خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ی مایملک عمومی، معدنی خصوصی بوده است. دولت مالک آن نیست - دولتی که طبق ادعای خودش می‌باید از منافع عموم، و نه منافع طبقه‌ای خاص، دفاع کند. باز، چنان که می‌دانید، هدف تولید سرمایه‌دارانه چیزی نیست جز کسب سود، بیش‌ترین سود، به هر قیمتی؛ هیچ اهمیتی ندارد که این قیمت چقدر باشد، خواه جان انسان‌ها باشد یا تخریب منابع طبیعی و محیط زیست. روشن است که اصلی‌ترین علت وقوع چنین فاجعه‌هایی عدم رعایت مسائل مربوط به ایمنی است. ایمنی کار نیز طبعاً هزینه‌هایی دارد، خارج از محاسبات سودمحورانه‌ی کارفرما. از تجهیزات انفرادی که باید برای کارگران تهیه شود (مثلاً تأمین ماسک فرار) گرفته تا تأمین تجهیزات ایمنی معدن و غیره. متأسفانه، مشکل تکراری آنچه طی سال‌های اخیر در معادن و دیگر محیط‌های کار روی داده همین نبود حداقل‌های ایمنی است؛ چیزی که برای سلامتی جان انسان‌هایی که کار - این شریف‌ترین فعالیت بشری - می‌کنند ضروری، اما از نظرگاه سرمایه و سرمایه‌داران هزینه‌ای اضافی است.

۶. این روزها هم سپری می‌شوند و سرمایه‌داران و مالکان و پیمان‌کاران این معدن بی‌آن که لحظه‌ای خواب شب‌شان مختل شود یا حتی منافع کوتاه‌مدت‌شان به خطر بیفتد، همین روزها را باز تکرار می‌کنند. جان‌هایی تلف شد و بسیاری فرسوده شدند. اما آنچه تغییر نمی‌کند استثمار روزانه و لحظه‌به‌لحظه‌ی کارگران به دست خون‌آشامان سرمایه‌داری است. هر کسی را که مقصر بدانیم و هر چیزی را که معیوب، اما نمی‌توانیم از این موضوع چشم‌پوشیم که ما نیز مادی که داریم این نظم وحشیانه و ابلهانه را تحمل می‌کنیم و دست به کار تغییر آن نشویم، به سهم خود، مقصریم!